

گفتگو با رامین ناصر نصیر بازیگر مجموعه‌های «همه بچه‌های من» و «مسافر زمان»

# سکوت در برابر مسافر زمان



رامین ناصر نصیر بازیگر مجموعه‌های «همه بچه‌های من» و «مسافر زمان»

رامین ناصر نصیر از آن دست هنرمندان جوانی است که سال‌هاست فعالیت خود را در عرصه هنر آغاز کرده است. البته در ابتدا بیشتر می‌نوشت تا بازی کند. از اولین کارهای او در این زمینه یعنی نویسندگی می‌توان به مجموعه «جنگ ۷۷» اشاره کرد. پس از آن در کارهای دیگر تلویزیونی و سینمایی به عنوان بازیگر حضور پیدا کرد که می‌توان به مجموعه‌های هتل، تهران خودرو ۱۱، صورتی و... اشاره کرد. او را بیشتر در کارهای طنز تلویزیونی دیده‌ایم. مدت‌ها بود که کمتر در این رسانه حضور داشت تا این که بالاخره و در حال حاضر در سریال‌های همه بچه‌های من و مسافر زمان ۲ شاهد هنرنمایی او هستیم. با رامین ناصر نصیر به بهانه حضورش در این دو سریال به گفتگو نشستیم.

**مدت‌ها بود که شما را در سریال‌های تلویزیونی ندیده بودیم. چرا؟**

شاید عمده‌ترین دلیلی که باعث شد گزیده‌تر کار کنم، این بود که متأسفانه کارهای خوب در این سال‌ها کمتر ساخته می‌شود. البته این، به این معنا نیست که تا به حال در کارهایی که بازی کرده‌ام، همگی جزو بهترین‌ها بوده است. اما حتی کارهای متوسط و کارهایی که حداقل انگیزه‌های لازم را برای بازیگر ایجاد می‌کند، واقعا کم ساخته می‌شود.

**یعنی می‌خواهید بگویید همه کارها ضعیف هستند؟ حداقل اگر هم نباشد، به من پیشنهاد نمی‌شود. برای همین هم است که ترجیح دادم کمتر در تلویزیون حضور پیدا کنم.**

**پس منتظر بودید تا یک نقش خوب به شما پیشنهاد شود؟**

بله. دقیقا همین‌طور است. اما به هر حال یک بازیگر گاهی مجبور است بر خلاف میل باطنی‌اش در برخی کارهای متوسط هم حضور پیدا کند.

**در سریال‌های مسافر زمان ۲ و همه بچه‌های من حضور داشته‌اید. آیا ضبط هر دو سریال همزمان بود؟** بله، تقریبا. سال گذشته چیزی نزدیک به ۹ ماه درگیر بازی در سریال مسافر زمان ۲ بودم و بعد از آن هم در سریال خانم برومند بازی کردم.

**چگونه برای سریال همه بچه‌های من دعوت شدید؟**

در ابتدا از من برای بازنویسی متن‌ها دعوت به همکاری شد. البته مسوولیت تمام متن‌ها به عهده خانم

## نقش‌های ماندگار

شخصیت‌های فیلم‌های خوب، همچون انسان‌های واقعی زنده‌اند و اگر در فیلمنامه به اقتضای داستان، زندگی‌شان خاتمه یابد، در دنیای اذهان، ابدی‌اند. نقش‌های ماندگاری که به «تاریخ» می‌پیوندند.

## «صادق» در «لیلی با من است»

همه چیز زیر سر همسر صادق است با آن خوابی که برای همسرش می‌بیند. این که رفته جبهه و یک تیر گنده! به او خورده و درجا مرده است. صادق وام می‌خواهد اما تیر و تانک و خمپاره نصیبش می‌شود تا هوس هرچه وام و قرض و مال و منال دنیا است از سرش ببرد. اما این مکافات عملش نیست. پاداش اوست. بعید نیست تعریف و تمجیدهای کمالی در وصف اخلاص صادق بیره نباشد.

صادق آدم صادقی است. منتها بیشتر در باطن. ظاهرش غلط‌انداز است. ولی او با این ظاهر دودرهباز و ریاکار و هفت‌خط نیست. صادق واقعی همان باطن پاک و زلال و بی‌غی و غش است که گردوغبار ترس و تعلق رویش را پوشانده و مانع آشکار شدنش شده است. جبهه قرار است از وجودش غبارروبی کند و نشانش بدهد که خود واقعی‌اش کدام است. اما این یک توفیق اجباری است و همه نمک و مزه‌اش هم همین است. این که بدون

دارند، به متن‌ها هم خیلی توجه می‌کنند. به هر حال تجربه‌های زیادی از همکاری با خانم برومند به دست آورده‌ام.

**برویم سراغ سریال مسافر زمان. با توجه به این که قصه این سریال به گذشته هم اشاره دارد، چگونه با نقش تان ارتباط برقرار کردید؟**

من ترجیح می‌دهم در مورد شخصیت‌ها و نقش‌هایی که در این سریال به نمایش درآمده است، صحبت نکنم.

**با این حساب چرا بازی در این سریال را پذیرفتید؟** در وهله اول، فیلم نام و کلیت این سریال برای من جذاب بود؛ چراکه بعد از سال‌ها در این سریال سعی شده بود هرچند کوتاه نگاهی به گذشته ایران داشته باشد. تصور می‌کنم که در این سال‌ها کمتر فیلمسازی به این سمت رفته است و برای همین هم هست که کمپانی‌های خارجی، تاریخ ایران را ضعیف نشان داده‌اند. به هر حال نگاهی که به تاریخ ایران در این سریال وجود داشت، باعث شد که بازی در آن را قبول کنم.

**آقای ناصر نصیر شما در تئاتر هم بازی می‌کنید و هم کارگردانی. در حال حاضر نمایشی برای اجرا دارید؟**

من در تئاتر عضو گروهی به سرپرستی فرهاد آئیش هستم. که سالی یک بار، نمایشی را به روی صحنه می‌بریم و با توجه به این که فصل اجرای تئاتر بیشتر در نیمه دوم سال است، هنوز کاری برای تمرین و اجرا در نظر نگرفته‌ایم. البته صحبت‌هایی شده است که امیدوارم هر چه زودتر بتوانیم مثل سال گذشته کاری را برای اجرا آماده کنیم.

**در مورد تلویزیون چطور. آیا کاری آماده پخش یا تصویربرداری دارید؟**

خیر. چون مجموعه مسافر زمان یک پروژه تقریبا طولانی بود که خیلی از من وقت و انرژی گرفت. البته دو پیشنهاد برای بازی در تلویزیون داشته‌ام که یکی از آنها باید در شهرستان تصویربرداری می‌شد که به این دلیل نپذیرفتم. چون رفت و آمد برایم سخت بود و دیگری فیلمنامه خوبی نداشت. بنابراین تصمیم گرفتم تا زمانی که پیشنهاد خوبی ندارم، به ترجمه کتاب و کارهای دیگر مشغول باشم.

**شما در مجموعه‌های زیادی به عنوان نویسنده حضور داشته‌اید. نوشتن برای تان دلچسب‌تر است یا بازی کردن؟**

به هر حال هر کدام از این کارها ویژگی‌های خاص خودشان را دارند اما نوشتن برایم شیرین‌تر و جذاب‌تر است. و آرامش خاصی را به من می‌بخشد.

**راستی چرا بیشتر در کارهای طنز بازی می‌کنید؟** چون کارهای طنز البته اگر استاندارد لازم را داشته باشد باعث جذب مخاطب و شادی او می‌شود و برای خود هم شیرین‌تر و جالب‌تر است. و خسته‌ام هم نمی‌کند.

## محبوبه ریاستی

خدا می‌رود و جای دیگر با او دعوا می‌کند. اگر یکی باشد که صادق در برابرش دوز و کلک و دروغ و ریا نداشته باشد آن یکی فقط خداست و بس. نمونه‌اش این دیالوگ جالب که با خنده و بغض و خوشحالی و ناراحتی توأمان است و صادق وقتی آن را به زبان می‌آورد که به خیال خودش زرنگی کرده و دارد برمی‌گردد عقب. اما ما می‌دانیم که برعکس دارد به خط مقدم نزدیک می‌شود: «شکرت خداجون شکرت. آره می‌دونم ای کاش این طوری نمی‌شد. خیلی بد شد. خب خداجون چیکار کنم؟ دست خودم نیست. خودت بهتر می‌دونی. زن، بچه، خونه، زندگی، پدر... بسه بابا صادق بسه گند زدی اه! آخه خدا جونم منم آدمم دیگه. یهو که نمی‌شه من غرق می‌شدم. شنا بلد نیستم. منو ننداز وسطا! منو ننداز وسطا! این دفعه فقط این دفعه سالم برگردم، قول می‌دم به خودت قسم قول می‌دم که دیگه اصلا این طوری نشه.»

تانک ترکاندن یا همان آرپی جی زدن به قول خودش، همان کاری که در خواب عهده‌دارش بود، همان سهم او از شرکت در خط مقدم جبهه است. آرپی‌جی‌زن زخمی از صادق می‌خواهد به سوی تانک دشمن شلیک کند و صادق این توان را در خود نمی‌بیند: «صادق: بابا شما اشتباه می‌کنید من اصلا اونی نیستم که شما فکر می‌کنید. من نمی‌تونم / آرپی‌جی‌زن: این تویی که اشتباه می‌کنی. هیچ کدوم از ما عین هم نیستیم.» اینجاست که صادق انتخاب شده و چاره دیگری هم ندارد. لیلی او را دوست دارد.



این که خودش بخواهد سرنوشت برایش این‌طور رقم خورده که به زور! قرار است اگر لیلی یا او میلش است این میل را با شکستن ظرفش به او نشان بدهد نه با ناز و کرشمه و دلبری.

صادق با هر کسی که تعارف و رودربایستی دارد با خدا این حرف‌ها را ندارد. با او خود خودش است. صدقه کنار می‌گذارد و در کمال پررویی وقتی می‌بیند اوضاع قاراش میش است آن را پس می‌گیرد. یک جا قربان صدقه